

تحلیل تابلوی شب پرستاره ونگوگ

محبوبه تهریزی / دانشجوی کارشناسی ارشد نقاشی، دانشکده هنر، موسسه آموزش عالی فردوس، مشهد، ایران*
tabrizimahbobe162@gmail.com

مقدمه

بررسی فرم و ساختار آثار هنری، ما را به حوزه زیبایی‌شناسی که شاخه‌ای از فلسفه تحلیلی است، رهنمون می‌سازد. «زیبایی‌شناسی در برگیرنده مفاهیم ارزش زیبایی‌شناختی و تجربه زیبایی‌شناختی و نیز تمامی مفاهیمی است که به ویژه در فلسفه هنر طرح می‌شود و در دانش مضبوطی مورد سنجش و بررسی قرار می‌گیرد که به زیبایی‌شناسی مشهور است» (بیردزلی و هاسپرس، ۱۳۸۷: ۷۳).

راه شناخت ونگوگ از طریق تابلوها و نامه‌هایش است. او جهان را مطابق آنچه می‌دید، ترسیم نمی‌کرد، بلکه آن‌گونه ترسیم می‌کرد که جهان را حس می‌کرد. وقتی به نقاشی‌های ونگوگ نگاه می‌کنیم، نوع جدیدی از جهان را می‌بینیم. او تحت تأثیر سبک نقاشی ژاپنی بود. ونگوگ به عشق علاقه داشت و می‌خواست عاشق باشد. نقاشی‌های او بیان‌کننده عمیق انسانیت انسان است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

تحلیل تابلوی شب پرستاره

شب پرستاره ونگوگ از معروف‌ترین نقاشی‌های جهان است. این نقاشی از نمادهای هنر مدرن اروپا به شمار می‌رود. ونگوگ این نقاشی را در سن ۳۶ سالگی، زمانی که در بیمارستان روانی بستری بود، خلق کرد. ونگوگ به عناصر هنرهای تجسمی نظیر نور، رنگ، فرم و خصوصاً ارتباط میان عناصر یا اشیاء و رابطه اندام‌وار و یکپارچه توجه دارد. در تابلوی شب پرستاره که یکی از اصلی‌ترین و در عین حال، عجیب‌ترین کارهای ونگوگ است (تصویر ۱)، ترکیب‌های پیوسته‌ای از منحنی‌های پیچان و موج و هاشورهای پیچیده با استفاده از خطوط کوتاه و تند وجود دارد که هر دو عنصر مملو از فرم‌های پویا و مهیج هستند و به وضوح زاده تنش و

هیجان به شمار می‌روند.



تصاویر ۱ و ۲: شب پرستاره

رنگ‌ها در نقاشی ونگوگ معجزه می‌کنند. ونگوگ استعداد ویژه‌ای در انتخاب رنگ‌های هارمونیک و شجاعانه داشت. این نقاشی توسط دانشمندان موسسه فناوری رچستر و موزه هنرهای مدرن در نیویورک مورد بررسی قرار گرفت. تجزیه و تحلیل رنگدانه‌ها نشان می‌دهد که آسمان با رنگ آبی سیر و لاجوردی کشیده شده و برای ستارگان و ماه از رنگ زرد هندی و زرد اکسید روی استفاده شده است. این اثر از معدود کارهای ونگوگ است که از مشاهده مستقیم طبیعت اجتناب شده است و رنگ‌ها و فرم‌ها از تخیل هنرمند بیرون آمده‌اند تا فضای خاصی را تداعی کنند. یک پدیده کیهانی نمایشی در آسمان در حال وقوع است. دو ابر مارپیچی غول‌پیکر در هم تنیده‌اند. یازده ستاره به شدت بزرگ، با هاله نور اطرافشان به درون شب نفوذ کرده‌اند. ماه نارنجی رنگ غیرواقعی، گویی با خورشید یکی شده است. یک نوار عریض از نور - شاید کهکشانی راه شیری - در سراسر خط افق کشیده شده و گویی در آسمان آبی، غوغایی برپا است. انرژی بی‌واسطه و گویای نقاشی، به کمک طوفان فراگیر ضربه قلم‌مو تقویت شده است. در این تصویر که احتمالاً یک منظره مکاشفه و شهود است، ونگوگ تلاش می‌کند خود را از هیجانات سیطره جو رها کند. از سوی دیگر، می‌توان این تصویر را تلاشی برای بیان تصویری میل او به بی‌کرانگی طبیعت دانست (والتر، ۱۳۹۱: ۶۸).

عناصر درونی و کیفیت بصری

عناصر درونی: درخت، ستارگان، ماه خورشید گونه، برج کلیسا، خانه‌های کوچک، پنجره‌های خانه، بوته و آسمان.
خط: به‌وسیله حرکت به‌وجود آمده و از تنوع بی‌شماری برخوردار است. در این اثر، ونگوگ

با استفاده از عناصر خط به بیان احساسات و افکار درون خود پرداخته است. حالت خطوط عصبی، برآشفته و برانگیخته است. خط‌ها به جهت‌های مختلف افقی، عمودی و اریب کشیده شده‌اند. خطوط به صورت‌های راست، منحنی و شکسته وجود دارد. کیفیت خطوط بیان‌های مختلفی را ایجاد کرده است. خطوط پیچان و منقطع و رنگارنگ وجه مشخصه آثار ونگوگ است.

نقطه: هنرمند به کمک نقطه و تغییر اندازه و تکرار آن کل اثر را به وجود آورده است و تمام شکل‌ها و رنگ‌ها و سایه‌ها از نقاط به وجود آمده‌اند.

سطح: هنرمند در شب پرستاره سعی کرده است درخشش ستارگان را در بازی بارنگ‌های متضاد با حجم‌های مختلف در سطح کار ایجاد کند. فضای تیره نیمه بالایی اثر چشم را ناخودآگاه به سمت منبع نور هدایت می‌کند. رنگ آبی غالب در بزرگ‌نمایی فضای سیاه و تیره شهر را دارد و رنگ تیره شهر و نور زرد رنگ فضا آسمان را به چشم می‌نشانند. بافت: آسمان بافتی ضربتی ولی نرم دارد، اما درخت بافت زیر و خشن دارد. بافت‌ها به راحتی به چشم می‌خورند.

نوع ترکیب: ترکیب امواج به دو گونه معرفی می‌شود. ترکیبی که مصرف التهاب و اضطراب درون است و دیگری ترکیب‌های امواج موزون و حساب شده است. کنتراست: نور زیاد به کار رفته است و اغراق شده‌اند.

عناصر بیرونی

در نقاشی شب پرستاره، هنرمند احساسات و هیجانات درونی خود را بیان می‌کند. نوعی احساس انزوا در اثر دیده می‌شود. درخت سرو به دلیل رنگ تیره و شوم خود، متضاد با ستاره‌های درخشان موجود در نقاشی است.

تجزیه و تحلیل رنگ: از رنگ به صورت آزادانه استفاده شده است. از رنگ آبی و زرد بیشتر استفاده شده است. رنگ آبی که در آسمان به کار رفته، رنگ پاکی و خلوص است و رنگ زرد، رنگ روشنایی و انرژی می‌باشد، ولی در این اثر، رنگ زرد بیشتر رنج و درد را القا می‌کند. تجزیه و تحلیل اشکال: شکل‌ها بیشتر توسط ضربان قلم‌مو و خطوط ساخته شده‌اند و خطوط بیشتر پیچیده و خمیده و پیچان هستند که توسط هاشور قلم‌مو و رنگ شکل گرفته‌اند.

تحلیل عناصر: آسمان در شبی پوشیده شده با ابرهایی چرخان و ستارگان درخشان و هلال درخشان ماه، پس زمینه رویایی‌گونه این اثر را تشکیل می‌دهد، اما به سادگی می‌توان با آن‌ها رابطه برقرار کرد.

الگوی تنوع: تشابه و اختلاف در کنار معانی‌ای مثل رنگ، نور، شکل، زبری، نرمی، شفافیت، کدری و... ساختار واریاسیونی را موجب می‌شود و این ساختار به دلیل گستردگی کمی که می‌تواند در هر یک از معانی ایجاد کند، الگوی تنوع را به وجود می‌آورد. «تنوع، عامل جذابیت بصری است و از تفاوت‌های حاصل از ایجاد اختلاف، تباین، تغییر (تغییر اندازه، زاویه و نقطه دید)، تفصیل یا گوناگونی در عناصر یک ترکیب‌بندی است. افزودن تفرد و جذابیت به آن، عامل موازنه هماهنگی در هنر محسوب می‌شود. هر نسبتی میان هماهنگی و تنوع انتخاب شود، به مفهوم وسیله‌ای تبدیل خواهد شد که به کاوش در دیگر اصول سازماندهی کمک خواهد کرد» (اوکویرک و دیگران، ۱۳۹۷: ۵۲-۷۶). این الگو را در تابلوی شب پرستاره، می‌توان در تنوع رنگی، از جمله انواع خاکستری‌های آبی مشاهده کرد. همچنین در تنوع اشکالی مثل شکل درخت، شکل خانه‌ها و سطوح بزرگ و کوچک مرتع و آسمان و تنوع در اندازه و ضخامت خطوط نیز می‌توان دریافت (تصویر ۳).



تصاویر ۳ و ۴

وجود ساختار دودویی نور و سایه، تفرق و اتصال، سکون و حرکت، شفافیت و کدری، زبری و نرمی، تشابه و اختلاف در ادراک شناخت گونه، به صورت کیفیت تضاد فهم می‌شود. «در روند سازماندهی بصری، کنتراست نیروی حیاتی در خلق یک کل منسجم است. در تمام هنرها، کنتراست ابزار نیرومندی برای بیان و تقویت معنی و موجب سادگی و سهولت ارتباط است. بدون کنتراست ذهن به سمت از بین بردن تمام حواس و به وجود آمدن جو زوال و نابودی پیش می‌رود. آرامش و تعادل مطلق مانند محیطی است که در آن نه رنگی دیده

می‌شود و نه سایه‌روشن؛ به عبارتی، همه چیز در خاکستری میانه است. در این حالت، هنوز حس بینایی وجود ندارد. پس تنها غیاب نور نیست که دیدن را ناممکن می‌سازد. اگر محیط تماماً از یک خاکستری میانه با ارزش واحد، ساخته شود، ما باز هم قادر به دیدن نخواهیم بود. تضاد رنگ‌مایه‌ها به همان اندازه در جریان دیدن اهمیتی حیاتی دارد که حضور نور. تضاد برهم زنده تعادل، تحریک‌کننده و جلب‌کننده توجه است» (داندیس، ۱۳۸۸: ۱۴۴-۱۴۶).

«وقتی تباین یا تضاد شدت می‌یابد، شور و هیجان بصری افزایش می‌یابد. لکه‌های قرمز در برابر لکه‌های سبز یا تاریکی مطلق در برابر روشنایی مطلق. کنتراست نوعی رابطه بین جنبه‌های به هم پیوسته ترکیب‌بندی است که بر تفاوت‌های بارز مبتنی بر محل قرار گرفتن، اندازه، تناسبات، کیفیت، یا جهت عناصر همجوار کمک می‌کند. ترکیبی از کنتراست‌ها که در پیچیده‌تر ساختن نوع ساختار ترکیب‌بندی به کار می‌روند، به ایجاد تنوع کمک خواهد کرد» (جنسن، ۱۳۹۸: ۱۰۶). این الگو در نقاشی مورد نظر، به واسطه تضاد در شدت و درجه نور (تصویر ۴) تضاد رنگ‌مایه‌ها، تضاد در اندازه اشکال، مثل تفاوت در اندازه ستارگان و همین‌طور اندازه اغراق‌آمیز درخت سرو نسبت به سایر اشکال و تضاد میان خطوط بریده بریده و خطوط سیال، شکل گرفته است.

الگوی ریتم

عدد و حرکت ساختار توالی‌بخش و تکرار شونده را موجب می‌شوند. عدد، مفهوم تعدد و تکرار و امتداد را متبادر می‌سازد و این مفهوم در کنار معنی حرکت هر چه بیشتر بارز می‌شود. یکی از خصایص تکرار قابلیت تولید ریتم است. «تکرار عناصر و موتیف‌ها، در عمل، اگر به طرز مناسبی اجرا شود، منجر به تولید ریتم می‌شود. ریتم، تداوم، جریان یا حس حرکتی است که با تکرار واحدهای بصری مرتب - بهره‌گیری از لحنی موزون - حاصل می‌شود. نوع ریتم بستگی دارد به میزان خطوط عمودی و افقی در برابر خطوط مورب، شکل‌های با قاعده در برابر شکل‌های بی‌قاعده و انتقال‌های نرم چشم میان واحدهای بصری در برابر انتقال‌های تند» (اکویرک و دیگران، ۱۳۹۷: ۶۳). تکرار خطوط منقطع، بریده بریده در جهت‌های متغیر و موج، و تکرار خطوط سیال، مارپیچ و دوار موجود در اثر، از الگوی ریتم پیروی می‌کنند که حس از حرکت و توالی را به ذهن متبادر می‌سازند (تصویر ۵) به علاوه تعدد ستارگان و خانه‌ها نیز ریتمی نامنظم به اثر بخشیده است.



تصاویر ۵ و ۶

الگوی تناسب و مقیاس

بعد یا فاصله پلان، وضع یا مکان، اتصال، تفرق، شکل، رنگ، حرکت، تجسم، شفافیت، کیفیت تناسب و مقیاس را در ذهن تداعی می‌سازند. «فضا» آن چیزی است که بتوان با ابعاد، ارتفاع، عرض، عمق و همچنین زمان نشان داد. فضا را می‌توان خلاء، تنفس بین دو چیز، فاصله و عمق معرفی کرد (جنسن، ۱۳۹۸: ۱۰۰). عمق در تصویر تجسمی، با بهره‌گیری از علائم فضایی‌ای خلق می‌شود که به وسیله روابط خاصی در فرم هنری پدید می‌آیند. به‌طور کلی، این تمهیدات مبتنی بر ادراکات و مفروضات هنرمند بیننده از مفاهیم خاصی نظیر مقیاس، تناسب، مکان‌یابی و... است. تناسب به نسبت هریک از بخش‌ها با دیگری مربوط می‌شود (اکوپرک و دیگران، ۱۳۹۷: ۵۲، ۲۶۱-۲۷۰). وضع یا مکان (موقعیت) به چگونگی جای‌گیری عناصر و اشکال در کادر مربوط شده و به فضاسازی اثر کمک می‌کند. خط افق در این اثر، فضا را به دو سطح زمین در پایین و سطح آسمان در بالا تقسیم کرده است. اندازه و مقیاس اشکال، تناسب و موقعیتشان را نسبت به دیگر اشکال مشخص می‌کنند. به‌طور مثال، مقیاس کوچک خانه‌ها نسبت به درخت سروی که کل ارتفاع کادر را پوشانده و نزدیک‌تر احساس می‌شود، موقعیتشان را دورتر نشان می‌دهد و القاء‌کننده بعد است. همچنین، وجود تفرق میان ستارگان، اتصال خانه‌ها و حرکت سیال و مواجی که به واسطه خطوط بریده بریده به وجود آمدند، برای دستیابی به جلوه ابعادی و فضا مؤثر بوده‌اند (تصویر ۶).

الگوی وحدت و هماهنگی

اثر از ساختاری ارگانیک یا اندام‌وار پیروی می‌کند. «وحدت به معنای یکپارچگی و سازماندهی اجزاء متناسب با نظم یک کل است؛ به نحوی که هر یک از اجزاء، جنبه‌ای حیاتی بیابند. هماهنگی را می‌توان یکی از عوامل انسجام تلقی کرد. پیوند اجزاء گوناگون تصویر،



تصاویر ۷ و ۸

هم‌سو کردن نیروهای متضاد سطح تصویر با اعطای عناصر مشترک به همه آن‌ها حاصل می‌گردد. به عبارتی، کیفیت پیوند عناصر بصری در یک ترکیب‌بندی است (اوکوپرک و دیگران، ۱۳۹۷: ۵۴-۵۶). تصویر تجسمی تمام خصوصیات یک ارگانیزم زنده را دارد و در نتیجه، عمل متقابل نیروهایی که در میدان‌های مربوطه خود عمل می‌کنند و به این میدان‌ها مشروط هستند، به‌وجود می‌آید (کیس، ۱۳۹۸: ۱۹).

در تصویر ۷، با تقسیم‌بندی اثر به چند قاب مجزا مشاهده می‌کنیم که تمام عناصر، نوع چینش و کنار هم قرار گرفتن آن‌ها به گونه‌ای است که ذره‌ای احساس عدم هماهنگی و بی‌نظمی نخواهیم کرد - به‌طوری که حذف یک جزء موجب اختلال در انسجام اثر می‌شود - و چشم بیننده به راحتی در همه جای اثر به گردش درمی‌آید و یک ترکیب‌بندی منسجم شده است. به‌عنوان مثال، رنگ زرد در بالای سمت راست تصویر که ماه را نشان می‌دهد. وسعت درخت سرو را که کل ارتفاع کادر را به خوداختصاص داده است، تلطیف می‌کند و مانع ایجاد رکود در انرژی تصویر و چرخش چشم در اثر می‌شود. اگر درخت سرو کوتاه‌تر و به رنگ دیگری می‌بود، باز هم اختلال در هماهنگی و انسجام کل اثر ایجاد می‌شد. هر جزء به عنوان مکمل اجزاء دیگر عمل می‌کند. همچنین، یکی از عناصر مهم و وحدت‌بخش اثر، ضربات کوتاه و بریده بریده در کل تابلو است.

شب پرستاره، شبی اسرارآمیز است. تابلو تیره است، ولی ونگوگ شب را تیره ندیده است، بلکه شب را مجموعه‌ای از رنگ‌های سبز، آبی و زرد دیده است. روشن‌ترین قسمت این نقاشی، گوشه بالا راست است و تاریک‌ترین قسمت نقاشی گوشه پایین چپ است. ونگوگ به خوبی تضاد میان روشنایی و تاریکی را به تصویر کشیده است. سبک تیره و تار دوره بلژیکی و هلندی با هم ترکیب شده است. ستارگان در این تابلو ثابت‌اند، ولی آسمان و درخت گویی در

حال حرکت است. تابلو سرشار از حرکت و جنب و جوشش است. درخت در این تابلو، نمادی از مرگ است. این درخت به آسمان می‌رسد و پیوندی میان زمین و بهشت ایجاد می‌کند. ستارگان همانند این هستند که منفجر شده‌اند. در مورد رنگ‌ها در تابلو، حجمی از رنگ‌های سبز و آبی و سرمه‌ای در تابلو دیده می‌شود که رنگ‌های سرد و تیره هستند. رنگ‌ها گردشی دایره‌وار و موج‌گونه زیبا در آسمان دارند. این گردش همان نیرویی است که او در وجودش حس می‌کرد. رنگ زرد بی‌نهایت با دقت در تابلو به کار رفته و زیبایی خاصی به شب داده است. ونگوگ عاشق رنگ زرد بود و در همه نقاشی‌هایش از رنگ زرد به خوبی استفاده کرده است.

رنگ برای ونگوگ، ابزاری برای ابراز احساسات بود و بخشی از موفقیت تابلوهایی را که در اواخر دوران کارش کشید، مدیون در دسترس بودن رنگ‌های جدید در بازار است. درجه بالای نور در رنگ‌های به کار رفته در بوم است که به تابلوی شب پرستاره آن درخشندگی منحصر به فرد را می‌دهد.

ونگوگ هم مثل بسیاری دیگر از هنرمندان امپرسیونیست و پست امپرسیونیست، از باسمه چوبی یا اوکی یوئه‌هایی که در قرن نوزدهم از ژاپن به اروپا وارد می‌شدند، تاثیر پذیرفت. اگرچه این نوع هنر معمولاً عامل به وجود آمدن گرایش‌هایی چون دید هوایی در هنر غربی شناخته می‌شود، اما در مورد تابلوی شب پرستاره این ارتباط و تاثیرپذیری مستقیم‌تر است. بسیاری از تاریخ‌دانان هنر معتقدند ونگوگ در کشیدن این تابلو به طور مستقیم از موج عظیم کاناگوا اثر هوکوسای الهام گرفته است. اگر این دو اثر را در کنار هم بگذارید، شباهت میان موج‌های دریا و آسمان در گردش به سادگی قابل تشخیص است.

الگوی ایجاز

از ساختار تخیل پیروی می‌کند. به عبارتی دیگر، انتزاعی است و مترادف معنی تجسم است. بنابراین هنرمند بنا بر اقتضای محتوا، جهان‌بینی و خلاقیت خود، می‌تواند بعد سوم را حذف یا ابعاد دیگری به آن بیفزاید. عناصر و فضای این تابلو، اگرچه به واسطه خانه‌ها، درخت سرو و وجود موارد آشنای دیگر قابل شناخت می‌باشد، اما غیر معمول است و به اشکال ساده انتزاع شده است: خانه‌ها، کلیسا، درخت سرو، بته‌ها و حتی ستارگان به وسیله اشکال هندسی ساده شده‌اند. در هیچ جای تابلو، عناصر سه بُعدی یا به عبارتی حجم دیده نمی‌شود. عناصر،

تخت و دُو بُعدی به نظر می‌رسند، اما به کمک فاصله، بزرگی و کوچکی اشکال و تدابیری دیگر، تجسمی از بُعد و فضا ایجاد شده است. همچنین رنگ‌ها نیز تجسمی از رنگ‌های طبیعت هستند. به عنوان مثال، آبی آسمان شب و رنگ ستارگان تجریدی از رنگ‌های واقعی شب و ستارگان می‌باشند. به طور کلی، واقع‌گرایی عینی در اثر به چشم نمی‌خورد. ونگوگ دنیای پیرامون خود را با چشم می‌بیند و این دریافت را نه تنها به واسطه ادراک شناختی و دانسته‌های پیشین خود، بلکه با تجربه‌های درونی و شخصی‌اش می‌آمیزد و بر روی بوم تجسم می‌بخشد.

تحلیل و ارزیابی

در این اثر، عالم بالا و عالم زیر هم وجود دارد. ضربات محکم قلم‌مو بر روی بوم دیده می‌شود. ستاره‌ها در آسمان شبیه چراغ‌هایی شده‌اند که می‌درخشند، ولی در اندازه‌های متفاوت هستند. هلال ماه در گوشه تصویر و هاله زرد رنگ دور ماه، بیشتر در آسمان جلوه می‌کنند که آن را شبیه خورشید تابان هم می‌توان تصور کرد. درختی که با خطوط زبر و خشن و پیچیده‌ای که دارد، احساس می‌شود باید شخصیت خود ونگوگ باشد. رنگ زرد همه‌جا نماد نور و انرژی و بخشش است، ولی در این اثر، نماد رنج و درد و جدایی است که نشان حال روحی خالق اثر است. رنگ شب در همه‌جا تیره و سیاه است، ولی در این اثر، رنگ آبی آسمان که با ضربات محکم قلم‌مو روی بوم است و نوعی درگیری احساس می‌شود و این احساس است که خالق اثر از حالات درونی خودش کشیده و خانه‌های کوچک در پایین صفحه، نقش بسته که نشان از غیر مادی بودن خالق است. در قسمت پایین خط افق، شهر کوچکی دیده می‌شود که یک نوع آرامش در ساختمان‌هایش موج می‌زند. برج بلند کلیسا در کنار ساختمان‌های کوچک‌تر، نوعی مقایسه زمین با ثبات و بلندای خدا است. در سمت چپ اثر، ترکیب بزرگ تاریکی و ابهام دیده می‌شود؛ به صورتی که ذهن بیننده را بهم می‌ریزد. حس‌ها از کوه تا بوته بزرگ و پرشاخ و برگ متفاوت است و این حس را به مخاطب واگذار می‌کند که چطور رفتار کند. استفاده از رنگ‌های شدید به عنوان جنبش روح آدمی، می‌خواهد احساس مخاطب را به چالش بکشد. این اثر با رنگ روغن کار شده، ولی احساس پاستل را القا می‌کند. رنگ‌های درهم تنیده شبیه موج هستند که شبیه یک ذهن پر مشغله و یک ذهن درگیر عواطف است. یک نوع غرق‌شدگی در اثر به بیننده القا می‌شود. یک نوع فراز و نشیب روحی است. آسمان

شب و نگوگ بیشتر شبیه یک دریای پر تلاطم طوفانی و مواج است.

رودخانه‌ای که در کنار خانه‌های کوچک است، زیاد به چشم نمی‌آید. به خاطر رنگ‌های تیره در اثر، انگار جریانی در رود وجود ندارد. بیشتر خشم و غضب است، ولی در کنارش محکم بودن و استواری حس می‌شود. آسمانی سرشار از ستارگان پیمان و کهکشان‌های در حال انفجار وجود دارد. هماهنگی در طبیعت به چشم نمی‌خورد. طبیعت دگرگون شده است. یک نوع شکست مادی، عاطفی و احساسی جسم خالق را درگیر کرده است. یک نوع ناامیدی و تنش را به نمایش گذاشته است. خورشید، ماه و ستاره شاید نماد اعتقادی باشد. و نگوگ چراغ‌ها و ستاره‌ها را به صورت مه‌آلود با هاله‌ای به دور خود به نمایش گذاشته شده است. شاید نوعی حبس شدن یا نشان منزوی و محبوس بودن در خود باشد. پس زمینه این اثر شبیه رویا است. خطوط خمیده و پیچیده چشم بیننده را به حرکت درمی‌آورد. درخت طوری به تصویر کشیده شده است که انگار دارد از دل زمین بیرون می‌آید و خود را از زمین آزاد می‌کند.

در مورد کنتراست‌ها تمامی هیجانات فزاینده به واسطه خطوط و رنگ حاصل می‌شود. او شب را سیاه ندیده، بلکه شب مجموعه‌ای از رنگ‌های سبز، آبی و زرد است و این گردش رنگ در آسمان، تجلی حرکت و نیرو است. این رنگ‌ها در عین ثابت بودن روی تابلو، در حرکت چشم، گویی بر هم می‌لغزند و توهمی از حرکت دائمی ایجاد می‌کنند. در این گردش رنگ‌ها، ستارگان نیز بر طاق آسمان در حرکتند. هر کدام از این ستارگان که نقطه مرکزی آن‌ها محور گردش رنگ‌ها شده است، می‌توانند یک مرکز عالم و کائنات باشند.

شهر با ضربه‌های افقی و متمایز و کوتاه و با خط‌های راست و شکسته نشان داده شده است. روشنایی‌های زرد و کوچک ساختمان‌ها، برخلاف ستارگان در بالا همه مربع یا مستطیل هستند. در میان آسمان، ستاره‌ها به شکل دایره‌هایی ترسیم شده‌اند. نواری از رنگ، آسمان را از زمین جدا می‌سازد و تمامی آسمان با خطوط مورب و منحنی وار پوشیده شده است. مرکز زرد ستاره‌ها با نور احاطه شده است و رنگ آبی تیره آسمان بر درخشش آن‌ها می‌افزاید. دو ستاره دنباله‌دار در میان آسمان همچون چلیپایی به یکدیگر می‌پیوندند. همچون دو مارپیچ درون یکدیگر می‌پیچند و به درون هم فرو می‌روند. در سمت راست تابلو، ستاره‌های آنچنان بزرگ نقاشی شده است که به خورشید می‌ماند و در مرکز این خورشید، هلالی از ماه به رنگ نارنجی ترسیم شده است. رنگ زرد و طلایی در زمینه رنگ‌های سرد آسمان در ماه و ستارگان تکرار شده است و به همین ترتیب، در روشنی نورهای پنجره‌های خانه‌ها نیز وجود دارد و بدین

گونه در زمینه رنگ‌های سرد تابلو، فضای شهر را با فضای ستارگان آسمان مرتبط می‌سازد. یا نوک منار کلیسا که از تپه گذشته و به آسمان رسیده و یا درخت که فضای زمینی را به آسمان پیوند داده، دو بخش تصویر را به هم مرتبط می‌کند.

با توجه به ویژگی‌های فرمی که در بالا ذکر شده است، در این اثر، معنای سبک در نهایت تکامل خود ظاهر می‌شود، یعنی تطابق مشخص ریتم‌های خطی که در خدمت نمایش ریتم‌های درونی‌اند. اشیایی که روی سطح پدید آمده‌اند، دارای معنای ماورایی هستند و در تجربه جدید بیننده از شکل‌ها، تخیل او را برای جست‌وجوی بیشتر در طبیعت و جهان بارور می‌کنند. این برخورد پر از تخیل در نگاه به اشکال، خصلت رومانیتیک نقاش را افزایش داده است.

ونگوگ برای کشیدن شب پرستاره، بر فراز رودخانه رون ایستاد تا برای چراغ‌هایی که در دوردست وجود داشت، نور کافی فراهم کند. با دیدن تابلو، در وهله اول، به نظر می‌رسد که رنگ‌ها به میل خودشان روی بوم قرار گرفته‌اند. کل تابلو با موجی از انرژی به دور خود پیچیده است و شب‌های پرستاره معمولی که ما می‌شناسیم، بسیار فاصله دارد. در گوشه‌ای از این تابلو، ماه همانند خورشید آتشین است. آسمان پرستاره شکل پیچانی را به خود گرفته است که تصور می‌شود به خاطر توان نور درونی خود پیچان شده و این چنین حرکت تند به خود گرفته است. گرچه مرکز این آسمان پر حرکت به خود پیچیده است، ولی نمی‌توانیم آن را همان طور که تصور می‌رود ابر یا ستاره دنباله‌دار و یا حتی راه شیری بنامیم. چنین آسمانی با چنین فرمی در واقع، مثل یک فرم طبیعی نیاز به توضیح ندارد. این منظره یک منظره اکسپرسیوی و ابداعی است و از آن آسمانی که موجب الهام شده است کاملاً فاصله گرفته است.

این حقیقت که ما در تابلوی شب پرستاره چنین فوریت و سرعتی را احساس می‌کنیم، به واسطه وجود استعداد ونگوگ در بیان احساس است. تمام سازمان‌بندی تابلو، تعادل، تضاد، تکرار و ریتم روان آن البته از جانب نقاش کاملاً آگاهانه صورت گرفته است. ونگوگ با این تفسیر، می‌خواهد اوج موسیقی و قدرت عظیم طبیعت را که حاکم بر این تپه‌ها، درختان و روستا است به تصویر بکشد. امروزه در زندگی شهری وجود نورهای تجاری و آلودگی‌های نور، درک قدرت و زیبایی نور ستارگان در شب را تحت الشعاع قرار داده‌اند و حتی در شب‌های صاف، تعداد کمی ستاره قابل رؤیت می‌باشد. اما در شب‌های روستا، صور فلکی به راحتی تشخیص داده می‌شوند. در حقیقت ونگوگ با ایجاد احساس عمق، عظمت و در عین حال،

جدال قدرت و حیرت از دامنه بی‌نهایت را در ریتم‌های فوق‌العاده‌ای از رنگ، در یک شب درخشان غیر واقع‌گرا توصیف کرده است. هیچ توصیفی با این قدرت از آسمان شب، در تاریخ نقاشی وجود ندارد.

منابع

- اوکوپرک، استیونسون و دیگران. (۱۳۹۷). *مبانی هنر: نظریه و عمل*. ترجمه محمدرضا یگانه دوست. تهران: سمت.
- بیردزلی، مونرو و هاسپرس، جان. (۱۳۸۷). *تاریخ و مسائل زیبایی‌شناسی*. ترجمه محمد حسین حنایی کاشانی. تهران: هرمس.
- جنسن، چارلز. (۱۳۹۸). *تجزیه و تحلیل آثار هنرهای تجسمی*. ترجمه بتی آواکیان. تهران: سمت.
- داندیس، دونیس. (۱۳۸۸). *مبادی سواد بصری*. ترجمه نسیم منوچهرآبادی. تهران: بازتاب اندیشه.
- کپس، جئورگی. (۱۳۹۸). *زبان تصویر*. ترجمه فیروزه مهاجر. تهران: سروش.
- والتر، اینگو. (۱۳۹۱). *ونگوگ؛ رویا و واقعیت*. ترجمه ساجده الهامی. تهران: یساولی.